

مجموعه انسان‌های «عاجز از درک اسباب و مولفه‌های پیشرفت دنیای جدید» و صاحب «تعبیرهای سطحی و عامیانه» نمی‌دانند، خود به یکی از دستاوردهای ابتدایی «پیشرفت دنیای جدید» توجه می‌کردند، و برای بیان اختلاف نظر خود با دیگران اصل را بر انهدام شخصی آنان نمی‌گذاشتند. آخر اگر ما مردمان عاجز «درک صحیحی» از «ماهیت جوامع جدید و چگونگی پیشرفت آن‌ها» نداریم ایشان که لابد دارند. آقای غنی نژاد در صد روذیل مقاله خود از «آشفته بازار فکری دهه ۱۳۲۰» و «بستر عقیدتی شهروربیست» سخن می‌گویند، و اندیشه‌های من (و بیشتر روشنفکران ایران) را محصول این «آشفته بازار» می‌خوانند. از این بگذریم که من در شهروربیست اصلاً به دنیا نیامده بودم، و در دهه ۱۳۲۰ هم طفل بیسوادی بیش نبودم. از این هم بگذریم که من درست در سال انقلاب کتابی نوشتم که آراء و الگوهای مدروز را کنار می‌گذاشت، و (از درست و نادرست) الگوهای جدیدی برای بررسی و نقد تحولات تاریخی و اجتماعی ایران ارائه می‌کرد، و نظریات مبتنی بر توطئه و بیگانه ترسی را وارد نمی‌دانست و به جای اینکه همه چیز را از چشم «امپریالیسم و نوکراتش» ببیند تاکید را بر سوابق و تحولات اجتماع ایران می‌گذاشت. اما باز هم اگر من محصول این یا آن «آشفته بازار فکری» باشم، و از این یا آن مقوله «تعبیرهای سطحی و عامیانه» داشته باشم، چرا ایشان با نقد لابد عمیق و عالمانه خود نظریات مرا رد نمی‌کنند، و در عوض مرتباً شخص مرا می‌گویند؟ باری، این را هم اضافه کنم که من حاضر نیستم حتی به سبب این ناسزاگویی‌ها از سوابق کار و زندگی خود صحبت کنم، چون حوزه بحث علمی را شایسته ورود به زندگی نامه‌های خصوصی نمی‌دانم. همینقدر می‌گویم که بنده کتابی به نام «اقتصاد سیاسی» ندارم، و کتاب مورد اشاره ایشان باید «اقتصاد سیاسی ایران» باشد. اگر میل دارند در زمینه نظریات اقتصاد، اقتصاد سیاسی، و فلسفه اقتصاد از من چیزی بخواهند، به عنوان نمونه می‌توانند به کتاب «ایدئولوژی و اقتصاد» (به انگلیسی) رجوع فرمایند.^(۳)

نکته دیگر این که آقای غنی نژاد ظاهراً می‌خواهند به بهانه بحث در باره پاره‌ای از نظریات و آراء بنده، نظریات و آراء دیگری را القاء کنند، بدون این که برای آن دلیل و مدرکی ارائه دهند. مثلاً ایشان در صدر مقال خود می‌گویند: «سوسیالیسم ایرانی مدعیان مشخصی دارد که صراحتاً یا تلویحاً از این فکر سیاسی هواداری می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که این تصور عام و مبهم به طور کلی طیف وسیعی از جریان‌های فکری و سیاسی دهه‌های اخیر را دربرمی‌گیرد، به طوری که بخش عمده نوشته‌های روشنفکری به ظاهر پراکنده و متفاوت، و نیز گرایش‌های سیاسی از جبهه ملی گرفته تا گروه‌های گوناگون مارکسیست و بالاخره حزب رستاخیز شاه را می‌توان در این چارچوب ایدئولوژیکی تحلیل کرد و توضیح داد. اختلاف‌های ظاهری و کشمکش‌های سیاسی بین این گرایش‌های فکری-سیاسی به ظاهر نامتجانس و متضاد، عملاً تبدیل به حجابی شده که تاکنون ما را از درک واقعی جوهر تفکر سیاسی ایران در دوران اخیر باز داشته است. البته اثبات این ادعا نیاز به تحلیل مفصل و موردی (کذا) دارد که از حد یک یاد و مقاله بسیار فراتر می‌رود. اما برای آغاز کار دو مفهوم «دمکراسی ایرانی» و «سوسیالیسم ایرانی» را به استناد تفسیرهای آقای محمدعلی کاتوزیان مورد بررسی قرار خواهیم داد.»^(۴)

این «ادعا»ی بسیار جالب توجهی است، و خیلی آموزنده‌تر می‌بود اگر ایشان در هر چند مقاله که می‌خواستند به تشریح و توضیح آن می‌پرداختند. حال آنکه آقای غنی نژاد «ادعا»ی خود را کرده‌اند، و سپس - «برای آغاز کار» - به مقولات دیگری پرداخته‌اند که در حدود مقاله ایشان کوچکترین دلیلی برای اثبات آن به دست نمی‌دهد.

نکته سوم در واقع نتیجه اجتناب‌ناپذیر نکات اول و دوم است. ایشان ظاهراً دو کتاب مرا مآخذ قرار داده‌اند، اما اولاً به وجه عمده‌ای از نظریات این جانب ابداً توجهی مبذول نمی‌دارند (از جمله، ایشان فقط در دو مورد به ص ۳۲ کتاب اقتصاد سیاسی ایران اشاره می‌کنند، به نحوی که نمی‌توان اطمینان داشت که این کتاب را خوانده باشند)؛ ثانیاً، آنچه را هم جسته گریخته و به میل خود برای رد کردن انتخاب کرده‌اند به شکلی منعکس می‌کنند که رد کردن آن آسان باشد؛ ثالثاً، در مواردی به شیوه‌های طنز و استهزاء و احتجاج متوسل می‌شوند که چیزی بر قدرت استدلال ایشان نمی‌افزاید. باری مشکل اصلی این است که

درباره: «دموکراسی ایرانی و سوسیالیسم ایرانی»

به دنبال چاپ مقاله آقای دکتر موسی غنی نژاد زیر عنوان «نکاتی درباره دموکراسی ایرانی و سوسیالیسم ایرانی» در شماره ۵۲-۵۳ ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، نامه‌ای محبت‌آمیز همراه با یک مقاله از آقای دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان دریافت گردید که متن آن پس از جرح و تعدیل اندک (همانگونه که در مورد نوشته آقای دکتر غنی نژاد عمل شده بود) به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد. آقای دکتر سعید برزین از دانشگاه Exeter (انگلستان) نیز در همین زمینه مقاله‌ای فرستاده‌اند که چاپ آن به شماره آینده موقوف می‌شود.

● نوشته آقای غنی نژاد از یک جهت مرا خوشحال کرد و از چند جهت متأسف.^(۱) خوشحالی من به این دلیل بود که ظاهراً پاره‌ای از نظریات مرا به بحث و نقد گذاشته بودند، و من چون در عرضه آراء خود غرضی جز ایجاد بحث و گفتگو برای دست یافتن به درک روشن‌تری از اجتماع، اقتصاد و تاریخ ایران ندارم، و نیز چون خود را صاحب منحصر به فرد هیچ حقیقتی نمی‌دانم، طبیعتاً از این که بحثی سواي کلیشه‌های متداول در این زمینه‌ها در گیرد خوشوقت می‌شوم و امید می‌بندم که آراء و نظریات درست‌تر و کامل‌تری پدید آید که نواقص و کمبودهای فکری مرا (حتی برای خودم) جبران کند.

و اما تأسف من، اولاً از راه و روش آقای غنی نژاد است که از همان ابتدا اساس بحث را بر کوبیدن و بی‌اعتبار کردن طرف مقابل می‌گذارند و این شیوه را منظملاً در سراسر نوشته خود ادامه می‌دهند. به عنوان نمونه به این پاراگراف، ایشان توجه کنید: «یکی از ویژگی‌های بیشتر روشنفکران سیاسی ایران عدم درک صحیح آن‌ها از ماهیت جوامع جدید و چگونگی پیشرفت آن‌هاست. به نظر می‌رسد که ذهن اغلب این روشنفکران به علل معرفتی مزمنی، عاجز از درک اسباب و مولفه‌های پیشرفت دنیای جدید است. به این ترتیب، کسانی چون آقای کاتوزیان هم که سال‌های طولانی در چنین دنیایی زیسته‌اند، هنوز نتوانسته‌اند پیوند ذهنی منسجمی با آن برقرار کنند. تعبیرهای سطحی و عامیانه آقای کاتوزیان از مفاهیم اساسی تمدن جدید نظیر «دموکراسی»، «سوسیالیسم» و نیز «اقتصادسیاسی» که عنوان یکی از کتاب‌های وی را تشکیل می‌دهد، نشانه‌های بارزی از این مشکلات معرفتی هستند.»^(۲)

گمان می‌کنم بهتر بود که آقای غنی نژاد که بی‌شک خود را جزیی از این

بویژه آن که از نظر نویسندگان ما، واژه ملی به معنای غیردولتی و ضد دولتی نیز هست.»

حال آن که من از خودم چیزی نساختم، بلکه موارد استعمال این مفاهیم را آنچنان که در جنبش مشروطه و پس از آن بوده است ذکر کرده‌ام، و سپس ریشه‌های این موارد استعمال را در رابطه با استبداد سنتی (که تفصیل آن بویژه در اقتصاد سیاسی ایران آمده است) توضیح داده‌ام. وقتی که می‌گفتند فلان مدرسه ملی است منظورشان این بود که دولتی نیست. وقتی می‌گفتند فلان کارمند دولت، ملی است منظورشان این بود که به رغم وضع شغلی‌اش با دولت مخالف است. اگر آقای غنی نژاد نوشته‌های مرا می‌خواندند، یا اگر خوانده باشند، به مضمون و محتوای آن عنایت می‌کردند، لزومی نمی‌داشت یادآوری کنند که «دمکراسی یک مفهوم اساساً یونانی و غربی است.» مسئله این است که وقتی این مفهوم، و مشتقات لغوی آن، به اجتماع و سیاست ایران راه پیدا کرد، برای رساندن آن از چه لغات فارسی استفاده شد. من در همان ضمیمه نوشتم: «روشنفکران مشروطه و پس از آن، «دمکراسی» را به «حکومت ملی» ترجمه کرده بودند، یعنی «حکومت» برای «کراسی» و «ملی» برای «دمو». سید حسن مدرس... در مجلس پنجم... می‌گوید: «انقلاب ایران برپا شد و ملت بیدار شد و حکومت یک نفری به حکومت ملی مبدل شد»^۶. و در همانجا درباره کاربرد تاریخی واژگان «ملت»، «ملی» و «حکومت ملی» و جز آن مثالهای متعدد دیگری نیز آورده‌ام که به تفصیل قابل رجوع است. اما بی‌مناسبت نیست که در اینجا نمونه تازه‌ای را ذکر کنم که در آن ضمیمه نیست. محمدعلی فروغی، در نوبت سوم نخست‌وزیری خود، ضمن یک نطق بلند رادیویی که در مهرماه ۱۳۲۰ ایراد کرد از جمله گفت که حکومت به سه نوع است، قسم سوم را حکومت ملی می‌گویند که اروپائیان دمکراسی می‌نامند... شما ملت ایران به موجب قانون اساسی که تقریباً ۳۵ سال پیش مقرر شده است دارای حکومت ملی پادشاهی هستید... چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است... فراموش نکنید که معنی حکومت ملی این است که اختیار امور کشور با ملت باشد.»^۷ مهم این نیست که کارسران انقلاب مشروطه، و رجال و روشنفکران بعدی در ترجمه دمکراسی به «حکومت ملی» - به قول آقای غنی نژاد - «خودسرانه و نادرست» بوده یا نبوده، مهم این است که بدانیم وقتی اینگونه اصطلاحات به کار می‌رفت گویندگان و نویسندگان چه منظوری داشتند و چه مفهومی را می‌خواستند برسانند. باری، تنگی مجال اجازه نمی‌دهد که در این باره بیش از این بحث کنیم، و من خوانندگان را بویژه به همان ضمیمه (که آقای غنی نژاد ظاهراً خوانده‌اند اما تقریباً نادیده انگاشته‌اند) رجوع می‌دهم.

بزرگترین مشکل آقای غنی نژاد بر سر مسئله دولت است که از قضا در مورد آن من کمترین اختلاف را با ایشان دارم، یعنی به گمان من ایشان نسبت به نظریات اینجانب دچار سوءتفاهمی هستند که اگر رفع شود اختلاف زیادی بین آراء خود و من نخواهند یافت. و اگر چه ایشان - در بی‌تعارفات قبلی - می‌گویند که من «اشعار به تحولی که طی آن جوامع سنتی اروپایی به جوامع مدرن تبدیل شده‌اند»^۸ ندارم، اما با همه این بی‌شعوری با آنچه ایشان مختصراً درباره تحول دولت و اجتماع در اروپا می‌گویند در مجموع موافقت دارم. مسئله این است که ما وقتی سخن از دولت می‌گوئیم منظورمان صرفاً یک سلسله مراتب اداری - سیاسی نیست، بلکه بویژه، یک پدیده اجتماعی و یک مقوله جامعه‌شناختی است. گویا عباراتی از قبیل «جدا بودن» دولت از ملت برای آقای غنی نژاد سوءتفاهمی ایجاد کرده که بهیچوجه مورد نظر من نبوده است. من نخواستیم بودم که بگویم «در جامعه اروپایی دولت در همه شئون زندگی مردم دخالت می‌کند - و این خوب است؛ یا «در جامعه سنتی ایران دولت مردم را به حال خود رها می‌کند - و این بد است.» (بگذریم از این که من در رابطه با یک بحث تئوریک به بدو خوب مسائل کاری ندارم). حرف من این است که ماهیت دولت در جامعه سنتی ایران اساساً با ماهیت دولت در جوامع اروپایی متفاوت است. دولت در جوامع اروپایی البته تحول یافته، ولی هر شکلی از آن را بگیرد کم یا بیش دارای یک پایگاه اجتماعی است، و به همان نسبت از مشروعیت سیاسی برخوردار است، و به همین دلایل، قدرتش چه در تئوری و چه در عمل نامحدود نیست، بلکه به ضوابط و سنت‌ها و قراردادهای قوانین مقید است. در جامعه سنتی ایران، برعکس، دولت دولت استبدادی

○ - غرض از گفتگو در باره مفاهیم «ملت»، «ملی» و جز آن، ورود به مباحث زبان‌شناختی نیست، بلکه وصول به معنا و مفهوم اجتماعی این واژگان است که فقط از موارد استعمال آن قابل درک می‌باشید.

○ - در انقلاب‌های ایرانی، ملت یا جامعه مجموعاً بر ضد دولت می‌شورد، و در وهله نهائی خشم خود را به یک فرد که نماد خودسری و خودرایی دولت است معطوف می‌کند. چه در انقلاب مشروطه و چه در انقلاب اسلامی حتی یک طبقه اجتماعی را نمی‌توان یافت که حاضر باشد گام پیش بگذارد و از دولت دفاع کند.

○ - اگرچه نمی‌توان برای تغییر ویژگی‌های عمیق تاریخی و اجتماعی نسخه‌های ساده پیچید، اما با توجه به ماهیت اساسی استبداد سنتی، حداقلی که برای حل تضاد بین ملت و دولت لازم است این است که دولت پایگاه اجتماعی داشته باشد، و به یک چارچوب قانونا قرص و محکم نیز محدود باشد. البته منظور «قانونی» نیست که هر لحظه به اراده صاحبان قدرت قابل تغییر باشد.

○ - گمان نمی‌رود که بشر هرگز به «حقیقت» یا «کمال» دست یابد، اما تردیدی هم نیست که پیشرفت به سوی «حقیقت» تنها از طریق تبادل افکار و آراء ممکن است. متأسفانه این گونه مبادلات در جامعه ایران سابقه چندانی نداشته، و به همین دلیل موازین و معیارهای آن هنوز آنچنان که باید پرورانده نشده است.

من نمی‌توانم در عرض و طول یک مقاله محتوای چند صد صفحه مطلب را به شیوه قابل درکی خلاصه کنم. و اگر آقای غنی نژاد در برخورد با نظریات من شیوه مرسوم در جوامع جدید را در پیش می‌گرفتند این مشکل پیش نمی‌آمد. بحث اصلی من دو وجه دارد: یکی تحلیلی از جامعه‌شناسی تاریخی ایران؛ دیگری کاربرد و اطلاق آن در بررسی تحولات اجتماعی - اقتصادی ایران در قرن بیستم. آقای غنی نژاد به هیچیک از این دو مقوله توجهی نکرده‌اند، بلکه صرفاً تکه‌های جسته‌گریخته‌ای از نظریات اینجانب را برگزیده‌اند، و تازه در همین زمینه هم وجوه گوناگون بحث و استدلال مرا نادیده انگاشته‌اند. باری، چنان که من در نوشته‌هایم توضیح داده‌ام غرض از گفتگو در باره مفاهیم «ملت»، «ملی» و جز آن، ورود به مباحث زبان‌شناختی نیست، بلکه وصول به معنا و مفهوم اجتماعی این واژگان است که فقط از موارد استعمال آن قابل درک می‌باشد. از جمله در ضمیمه‌ای به مقدمه «خاطرات سیاسی خلیل مکی»، بحث نسبتاً مفصلی درباره این مفاهیم و مقولات، و کاربرد سیاسی و اجتماعی آنها عرضه شده که با این که پیداست آقای غنی نژاد آن را دیده‌اند التفات چندانی به مضمون و محتوای آن نکرده‌اند. در ابتدای این ضمیمه از جمله چنین آمده است: «ملی» صفتی بود به معنایی که امروز اصطلاح «مردمی» را برای آن ساخته‌اند، و زهی‌بکترین الفاظ فرنگی به آن واژگان «پوپولر» و «دمکراتیک» است. اما مفهوم دقیق اجتماعی آن «غیردولتی» و «هنگام برخورد ملت و دولت» «ضد دولتی» بود، نه به معنای فرنگی «آنارشیزم»، بلکه به مفهوم ایرانی «ضد استبدادی». و این از آن جهت بود که دولت نماینده زیربنای استبدادی جامعه بود، و در نتیجه در فوق طبقات، یعنی در فوق ملت، یعنی در فوق اجتماع قرار داشت (نه فقط در رأس آن)^۹. نتیجه بی‌توجهی آقای غنی نژاد یکی این است که پس از ادای تعارفاتی درباره «اغتشاش فکری عجیب» بنده می‌نویسند: «دمکراسی یک مفهوم اساساً یونانی و غربی است و هیچ سنخیتی با فرهنگ سنتی ایرانیان ندارد. معادل قرار دادن «ملی» و «دمکرات» کاری خودسرانه و نادرست است.

است که اصولاً پایگاه اجتماعی ندارد؛ به هیچ طبقه یا گروه وسیعی از جامعه اتکاء ندارد و آن را نمایندگی نمی‌کند؛ در نتیجه، فاقد مشروعیت است و موجودیت آن اساساً به اعمال قدرت بستگی دارد. همه این ویژگی‌ها در لفظ «استبداد» - یعنی «خودسری» و «خودرانی» - مستتر است، که حتی در حد لغوی، معنای فقدان قرارداد و قانون را می‌رساند. و به همین دلایل است که شما چه در انقلاب مشروطه و چه در انقلاب اسلامی حتی يك طبقه اجتماعی را نمی‌بینید که حاضر باشد گام پیش بگذارد و از دولت دفاع کند. و به همین معانی است که بنده عرض کرده‌ام در انقلاب‌های ایرانی، ملت یا جامعه مجموعاً بر ضد دولت می‌شورد، و در وهله‌نهایی خشم خود را به يك فرد که نماد خودسری و خودرایی دولت است معطوف می‌کند. آنچه من می‌گویم با تلقی مبهم و ظاهراً جهلان شمول آقای غنی نژاد از «ستیزبین مردم و حکومت» و «طفیان‌های مردمی علیه حکومت‌ها» که به قول ایشان «خصلت ویژه جامعه ایرانی» نیست متفاوت است. حرف من این است که در جامعه ایرانی انقلاب سبب شورش همه ملت بر ضد دولت می‌شود، حال آن که در جامعه اروپایی انقلاب را بخشی از اجتماع می‌کند و بخش دیگر (و احتمالاً اقلیت) آن پایگاه و هوادار دولت است.

از قضا، این نظر آقای غنی نژاد که در عصیان‌های عمومی «مردم با قیام خود حاکم «جباری» را برکنار می‌کنند و حاکم «عادلی» را بر سریر قدرت می‌نشانند اما در این میان ساختار قدرت سیاسی و شیوه توزیع آن در جامعه دگرگون نمی‌شود»^{۱۰} دقیقاً درباره جامعه استبدادی صدق می‌کند. به عنوان مثال، انقلاب فرانسه به خاطر برکنار کردن يك حاکم جبار و روی کار آوردن يك حاکم عادل نبود، و بر اثر آن «ساختار قدرت سیاسی و شیوه توزیع آن در جامعه [نیز] دگرگون» شد. اما نظر آقای غنی نژاد درباره شورش‌ها و عصیانهای سنتی در جامعه استبدادی صادق است، چون جامعه استبدادی چیزی خارج از خودش نمی‌شناسد که شورش و عصیان در آن اساس سیستم را هدف قرار دهد.

متأسفانه بحث در باره وجوه گوناگون نظام استبدادی ایران در مجال این مقاله نیست. من در باره ریشه‌ها و ویژگی‌های این نظام در کتاب اقتصاد سیاسی ایران و نیز در مقاله نسبتاً مفصلي که اخیراً به فارسی ترجمه شده است، گفتگو کرده‌ام و از خوانندگان دعوت می‌کنم که اگر مسئله برایشان روشن نشده است به این مآخذها رجوع فرمایند. اما ذکر يك نکته احتمالاً ضروری است و آن این که هر الگوی نظری - در زمینه همه علوم - الزاماً ساده و مطلق به نظر می‌رسد. اصولاً نقش تئوری این است که ویژگی‌های اساسی هر پدیده پیچیده‌ای را کشف کند و به فرضیه‌ای بدل سازد که به کمک آن بتوان ماهیت و دگرگونی‌های آن پدیده را درک کرد و توضیح داد. آنچه من در باره نظام استبدادی ایران می‌گویم نیز همین خصلت را دارد، و گرنه نمی‌توان تاریخ يك جامعه را در يك نظریه خلاصه کرد. اما ایرادی که آقای غنی نژاد در يك مورد از من می‌گیرند برآستی حیرت‌انگیز است، چون ایشان اصلاً توجه ندارند که حجت من در باره برخورد ملت و دولت در ارتباط با دولت استبدادی است، نه هر دولتی با هر ماهیتی در هر جا و هر زمان. ایشان می‌گویند: «کاتوزیان بدون توجه به این مسائل و با مدل برداشتن از تضاد طبقاتی در اروپا و تعمیم آن به روابط سیاسی در ایران به صورت تضاد بین ملت و دولت، به نتایج متناقض و گاه مضحکی می‌رسد: اگر در ایران تضادی بین ملت و دولت، مانند تضاد طبقاتی در اروپا وجود دارد، چگونه می‌توان از حکومت ملی (در مورد مثلاً دکتر مصدق) سخن گفت؟ اصولاً این تضاد از کجا ناشی می‌شود و به چه صورت قابل حل است.»^{۱۱} از اصطلاح مضحک که بگذریم، اولاً من «تضاد طبقاتی در اروپا» را به جامعه ایران تعمیم نداده‌ام. این کار را بارها و بارها دیگران کرده بودند و لابد هنوز هم می‌کنند. کوشش من دقیقاً برای این بوده است که ببینیم در تجربه ما چه تفاوت‌های اساسی با جامعه اروپایی وجود دارد. و گرنه نفس تضاد، اروپایی و غیر اروپایی نمی‌شناسد؛ تضاد هم در طبیعت هست، و هم در همه جماعات بشری. ثانیاً، صحبت من در باره بیگانگی عموم مردم نسبت به دولت استبدادی است نه «حکومت ملی مصدق». ثالثاً، من در باره این که «این تضاد از کجا ناشی می‌شود» به تفصیل در کتاب اقتصاد سیاسی ایران (و به اختصار زیاد در سطور بالا) بحث کرده‌ام. رابعاً، اگر چه

○ - اندیشه ناشی از لیبرالیسم فردگرای کلاسیک، در ده پانزده سال اخیر در اروپا و آمریکا دوباره مد شده، و در انگلستان به «تاچریسم» شهرت دارد. متأسفانه گروهی چنین می‌پندارند که هرکس صددرصد لیبرالیسم فردگرای کلاسیک را نپذیرد اصلاً دموکرات نیست.

○ - اشکال در این نیست که کسانی، سازمان‌هایی، جوامعی به تاچریسم و ریگانیسم عقیده داشته باشند، اشکال در این است که صریحاً یا تلویحاً چنین وانمود کنند که هرکس جز آنان بیندیشد بی‌اطلاع و سطحی و عامی و سنتی و توتالیتر است.

○ - اصولاً نقش تئوری این است که ویژگی‌های اساسی هر پدیده پیچیده‌ای را کشف کند و به فرضیه‌ای بدل سازد که به کمک آن بتوان ماهیت و دگرگونی‌های آن پدیده را درک کرد و توضیح داد، ولی در هر حال نمی‌توان تاریخ يك جامعه را در يك نظریه خلاصه کرد.

نمی‌توان برای تغییر ویژگی‌های عمیق تاریخی و اجتماعی نسخه‌های ساده پیچیده، اما با توجه به ماهیت اساسی استبداد سنتی، حداقلی که برای حل آن تضاد لازم است این است که دولت پایگاه اجتماعی داشته باشد، و به يك چارچوب قانوناً قرص و محکم نیز محدود باشد. البته منظور «قانونی» نیست که هر لحظه به اراده صاحبان قدرت قابل تغییر باشد.

آقای غنی نژاد می‌نویسند: «در جامعه جدید انسجام کل جامعه در سایه قانون و نیز رشته نامرئی متقابل افراد، از طریق سیستم مبادله و انتخاب آزاد صورت می‌گیرد. فرد وسیله رسیدن به هدف‌های «عالی» از پیش تعیین شده جامعه (دولت) نیست، بلکه هدف در این جوامع، اگر بتوان چنین گفت، سعادت فرد است و دولت وسیله‌ای در خدمت این هدف تلقی می‌شود.»^{۱۲} این طرز تفکر به‌سبب تازگی ندارد، و محصول لیبرالیسم فردگرای کلاسیک است: از جان لاک تا آدام اسمیت، و از آدام اسمیت گرفته تا جان استوارت میل (منهای این که استوارت میل در وجوه عمیق عقاید خود تمایلات سوسیالیستی خفیفی نیز داشت). منتهی در ده پانزده سال اخیر در اروپا و آمریکا دوباره مد شده، و در انگلستان به تاچریسم شهرت دارد. هیچ فرد یا جنبش دموکراتی عقیده نداشته است و ندارد که «فرد وسیله رسیدن به هدف‌های «عالی» از پیش تعیین شده جامعه» است، اما این دلیل نمی‌شود که هر کسی که صددرصد لیبرالیسم فردگرای کلاسیک را نپذیرد اصلاً دموکرات نباشد. بی‌جهت نیست که ایشان نتیجه می‌گیرند که آراء مصدق و ملکی «ناگزیر بازگشت به خویشتن جامعه سنتی پدرسالارانه را در پی می‌آورد.» چون ظاهراً به نظر ایشان از جامعه سنتی پدرسالارانه، و نیز توتالیترالیسم، که بگذریم تنها انتخابی که می‌ماند پیروی از روایت اخیر لیبرالیسم فردگرای کلاسیک است. اما کسانی که عمری از جامعه سنتی و توتالیترالیسم (وقتی که مد روز بود) انتقاد کرده‌اند اکنون هم باید بامد روز برخورد انتقادی داشته باشند. اشکال در این نیست که کسی، افرادی، سازمان‌هایی، جوامعی به تاچریسم و ریگانیسم عقیده داشته باشند، اشکال در این است که صریحاً یا تلویحاً چنین وانمود کنند که هر کسی جز آنان بیندیشد بی‌اطلاع و بی‌شعور و سطحی و عامی و سنتی و توتالیتر است. آقای غنی نژاد از «انتخاب آزاد» و «سعادت فرد» سخن می‌گویند.

بچه‌گرسنه، زن محروم و مرد بی‌کار چه انتخابی دارند و از کدام سعادت

ایشان که چون مصدق برای بستن مجلس هفدهم به «آراء مستقیم مردم» مراجعه کرد بنابراین برای مجلس به عنوان يك نهاد دموکراتیک ارزشی قائل نبوده، پایه‌ای ندارد. مصدق تقریباً همه فعالیت‌های سیاسی خود را از طریق پارلمان انجام داد؛ مساله انتخابات آزاد پیوسته یکی از برنامه‌های سیاسی او بود؛ و در همه عمر بسیار به ندرت در میزبانی‌های عمومی سخنرانی می‌کرد. اگر مصدق مجلس را بسته بود و مرتباً با مراجعه به آراء عمومی حکومت می‌کرد شاید حق با آقای غنی‌نژاد می‌بود. اگر مصدق مجلس را می‌بست و فقط با اتکاء به تظاهرات مستمر خیابانی حکومت می‌کرد مسلماً نظر آقای غنی‌نژاد صائب می‌بود. اما در جوامع دموکرات گاهی توسل به رفتارندم ضروری به نظر می‌رسد. چنان که در همین انگلستان در سال‌های ۱۹۷۰ برای تأیید عضویت کشور در بازار مشترک اروپا، رفتارندم کردند. مصدق می‌خواست مجلس هفدهم را ببندد، برای اینکه بلافاصله انتخابات کند و مجلس هیژدهم را تشکیل دهد، و البته با این انتظار که مردم بیشتر به نمایندگانی رأی خواهند داد که دولت او را تأیید کنند. این کار نه خلاف قانون بود نه مغایر با دموکراسی، به ویژه آن که بیشتر مخالفان فعال و پرسرو صدای مصدق در مجلس، از پشتیبانان سابق او بودند، و به عنوان نامزدهای جبهه ملی نماینده مجلس شده بودند. پس انتخابات جدید می‌توانست تکلیف را روشن کند. نکته دیگر این که وقتی دولت تصمیم به رفتارندم گرفت اکثریت نمایندگان مجلس داوطلبانه استعفا دادند، به نحوی که دیگر مجلسی باقی نمانده بود که برای بستن آن رفتارندم شود، اما با این وصف دولت به آراء عمومی مراجعه کرد. اما چنان که من، هم در اقتصاد سیاسی ایران، هم در مقدمه خاطرات سیاسی خلیل مکی، و هم در جاهای دیگری نوشته‌ام، رفتارندم از نظر سیاسی اشتباه بزرگی بود، به ویژه به این جهت که راه را برای تکوین کودتایی که دو سال بعد برای آن طرح‌های گوناگون ریخته شده بود، باز می‌کرد. آقای غنی‌نژاد می‌گویند: «اما عجیب‌تر این که حتی تناقض آشکار بین نتیجه رفتارندم، که ظاهراً تأیید اکثریت قریب به اتفاق مردم از دست مصدق بود، و کودتای ۲۸ مرداد که به فاصله کوتاهی از آن صورت گرفت، هیچ‌گاه او و یاران و طرفدارانش را نسبت به ارزیابی‌هایشان در مورد خواست و اراده مردم هشیار نکرد.»^{۱۳} حقیقت آن کودتا مدتی است که با سند و مدرک و شهادت سازمان دهندگانش تماماً برملا شده، و جای شک و شبهه‌ای باقی نمانده است. در نتیجه لزومی ندارد که برای اثبات این که کودتای ۲۸ مرداد به «خواست و اراده مردم» ارتباطی نداشت به تفصیل گفتگو کنیم.

در باره حرف و عمل مصدق در ارتباط با دموکراسی (نه فقط در دو سال و چهار ماه نخست وزیری اش) می‌توان به تفصیل گفتگو کرد. اصلاً بنده در این باره يك کتاب کامل (به انگلیسی) نوشته‌ام که در حال حاضر در ایران در دست ترجمه است.^{۱۴} در اینجا به طور خلاصه می‌گویم که اولاً مصدق مانند همه افراد بشر خطا ناپذیر نبود؛ ثانياً، تلقی او از دموکراسی طبیعتاً از زمان و مکانش بکلی جدا و منتزاع نبود - و نمی‌توانست باشد؛ ثالثاً، چنان که آقای غنی‌نژاد خوب تشخیص داده‌اند، او به ایدئولوژی لیبرالیسم فردگرای کلاسیک اعتقاد نداشت؛ رابعاً، برای این که کسی دموکرات باشد به هیچ وجه لازم نیست که حتماً آن ایدئولوژی را بپذیرد. آقای غنی‌نژاد چند بار در مقاله‌شان گفته‌اند که معنای «دموکراسی ایرانی» و «سوسیالیسم ایرانی» روشن نیست، یعنی من تعریف دقیقی از این مقولات نداده‌ام. يك نکته جالب این است که - چنان که دیده‌ایم - ایشان در صدر مقاله‌شان ادعا می‌کنند که هم حزب توده، هم جبهه ملی، هم «حزب رستاخیز شاه» به سوسیالیسم ایرانی اعتقاد داشته‌اند، اما در پایان مقاله به این نتیجه می‌رسند که

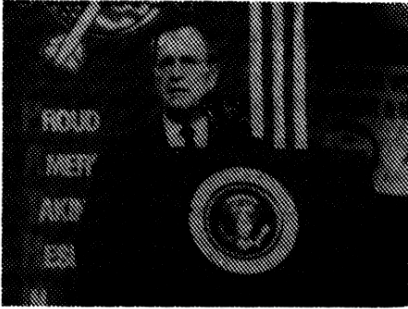
اصلاً مقوله‌ای به نام «سوسیالیسم ایرانی» وجود ندارد. آقای غنی‌نژاد نتیجه می‌گیرند: «آقای کاتوزیان دموکراسی را شیوه حکومتی مطلوبی می‌داند، اما چون نمی‌تواند مهر تأیید بر پدیده‌ای صرفاً «بیگانه» بزند، از این رو به زحمت دنبال دموکراسی از نوع ایرانی اش می‌گردد.»^{۱۵} مگر هواپیما و اتوموبیل را ما اختراع کرده‌ایم که من از پدیده‌های «صرفاً بیگانه» وحشت داشته باشم؟ شیوه اداره کشور، هم در آمریکا هم در فرانسه و هم در انگلستان اساساً بر پایه دموکراسی است، با این وصف از بسیاری جهات شکل و محتوای دموکراسی در این کشورها با یکدیگر تفاوت دارد، درست به دلیل این که بستر فرهنگی آن در هر کشوری از کشور دیگر متفاوت است. تازه این جوامع از خیلی از نظرها

برخوردارند؟ کارنامه تاجریسم در انگلستان صددرصد منفی نیست، اما از جمله عواقب آن وجود سه میلیون بیکار، باین رفتن سطح آموزش و پرورش مجانی و دولتی (در برابر پولی و خصوصی)، و تزلزل در بهداشت ملی است. جامعه آمریکایی مانند هر جامعه دیگری دارای وجوه مثبت زیادی است، اما فقر و بیکاری و قهر و از خود بیگانگی نیز در آن بسیار زیاد است. مردم فرانسه که سال‌های دراز است به حزب سوسیالیست رأی داده‌اند خواهان بازگشت به جامعه سنتی یا استقرار توتالیتریسم نبودند، و حزب سوسیالیست هم «ناگزیر» چنین پیامدهایی را نداشت. البته می‌توان گفت که من فلان برنامه سیاسی را می‌پذیرم چون به نظر من وجوه مثبت آن بر وجوه منفی آن می‌چربد، اما این تصور که هر کس برنامه سیاسی مورد تأیید مرا نپذیرد اصلاً از دموکراسی چیزی نمی‌فهمد، دقیقاً با روح دموکراسی منافات دارد. خوشبختانه در «جامعه جدید» هنوز هم احزابی با برنامه‌های سیاسی گوناگون وجود دارند، و در نتیجه، رأی دهندگان حق «انتخاب» دارند. تمام حملات آقای غنی‌نژاد به مصدق و ملکی ناشی از این طرز فکر است که تا کسی به لیبرالیسم فردگرای کلاسیک (آن هم به صورت انتزاعی و آرمان‌گرایانه آن) اعتقاد نداشته باشد دموکرات نیست، چه رسد به این که سوسیالیست هم باشد. مصدق تنورسین نبود، و به طریق اولی کتاب‌های درسی اروپا و آمریکای بیست سال اخیر را نخوانده بود. در نتیجه، نقل چند جمله از خاطرات او هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. او قریب شصت سال از دور و نزدیک در کار سیاست ایران بود، و راه و روشش را بیشتر از آنچه می‌کرد و نمی‌کرد می‌توان تمیز داد. خوشبختانه آقای غنی‌نژاد در این زمینه یکی دو مثال (آن هم فقط از دوره نخست وزیری مصدق) آورده‌اند که می‌توان درباره آن گفتگو کرد. پیش از این بگویم که من با ایشان موافقم که «نباید این شبهه را القاء کرد که همه اندیشه‌ها و عملکردهای (مصدق) الزاماً درست بوده است»^{۱۶}. اما عکس این هم درست است، و به عنوان مثال، نباید گمان کرد که چون همه اعمال و اقوال چرچیل با تئوری‌های دهه ۱۹۸۰ نمی‌خواند پس او هوادار دموکراسی نبود. اصولاً دموکراسی يك شیوه اداره اجتماع است که با خود اجتماع پیشرفت می‌کند: پیش از جنگ بین‌المللی دوم در انگلستان دموکراسی وجود داشت و اکنون هم وجود دارد، اما دموکراسی امروز به نسبت آن زمان بسیار گسترده‌تر و پیشرفته‌تر است.

باری، آقای غنی‌نژاد این واقعیت را که مصدق از مجلس اختیارات گرفت، با دموکراسی سازگار نمی‌دانند. اما دلیل این اعتقاد خود را شرح نمی‌دهند. بارها شده است که در جوامع دموکرات بر اثر بروز بحران بزرگی همه یا بخشی از قانون اساسی را معلق کرده‌اند، یا انتخابات مجلس را به تعویق انداخته‌اند. حتی در انگلستان در جنگ جهانی دوم باره‌ای از اینگونه تصمیمات گرفته شد. اما با این که ایران در زمان مصدق با بزرگ‌ترین امپراطوری منطقه طرف شده بود، و با بحران بزرگ تحریم نفت نیز رو به رو بود، مصدق به چنین اقداماتی دست نزد. او لایحه‌ای به مجلس برد و از مجلس تقاضا کرد به مدت شش ماه (که بعد برای يك سال دیگر تمدید شد) به او اجازه دهند که لوایحی را به تصویب برساند تا پس از انقضای مدت اختیارات، مجلس تصمیم نهایی را نسبت به آن لوایح بگیرد. این کار نه غیر قانونی بود، نه مخالف دموکراسی، به ویژه آن که با رأی اکثریت مجلس انجام شد. لزوم گرفتن اختیارات از طرفی به خاطر بحران خارجی و داخلی بود، ولی علاوه بر آن از این مشکل هم ناشی می‌شد که اولاً حوزه اقتدار مجلس (برخلاف دموکراسی‌های غربی) آنقدر زیاد بود که مثلاً برای نشر اسکناس هم دولت باید به مجلس لایحه می‌برد؛ ثانياً، مجلس فاقد احزاب پارلمانی بود، و از این نظر رسیدن به توافق حتی در مورد لوایح کم اهمیت مدت‌ها طول می‌کشید. گذشته از این، مجلس در تمام مدت دایر بود و بحث و انتقاد (و حتی فحش و فضیحت) ادامه داشت. مصدق هم مرتباً از مجلس رأی اعتماد می‌گرفت، و بدیهی است که اگر به او رأی اعتماد نمی‌دادند بر سر کار نمی‌ماند.

مثال دیگری که آقای غنی‌نژاد زده‌اند، رفتارندم مصدق است برای بستن مجلس هفدهم (و به دنبال آن انتخابات برای مجلس هیژدهم). این تصور

سخنان بوش قبل از عزیمت به ریودوژانیرو



**بوش: دوران
خرج کردن‌های
نامحدود سر
آمده است!**

● رئیس جمهور آمریکا قبل از عزیمت به ریودوژانیرو اظهار داشت که مصمم است از محیط زیست و مالیات دهنده آمریکایی دفاع کند؛ وی گفت: دوران خرج کردن‌های نامحدود سرآمده است.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از واشنگتن، جرج بوش اظهار داشت: در کنفرانس سران حفظ محیط زیست و توسعه، با افتخار گزارشی از مهارت آمریکا در زمینه دفاع از محیط که «هیچ کس قادر به پیش گرفتن از آن نیست»، ارائه خواهد داد!

وی گفت: با اعتقاد راسخ به این اصل که دفاع از محیط زیست و یک اقتصاد در حال رشد تفکیک ناپذیرند، به ریو می‌رود، «حال برخی هر چه می‌خواهند بگویند، بهبود بخشیدن به یکی به زیان دیگری ضدسازندگی است.»

بوش با تجدید مخالفتش با قرار داد حفظ انواع گونه‌ها که وی معتقد است بعضی مفاد آن «نوآوری‌های تکنولوژیکی را دلسرد می‌کند» گفت: اگر آمریکا تنها کشوری است که با این قرار داد مخالف است، بگذارد چنین باشد.

بوش افزود قول می‌دهم هم از منافع آمریکایی‌ها و هم از یک محیط زیست بهتر حمایت کنم.

رئیس جمهور آمریکا خاطرنشان کرد با پیشنهادهایی به ریو می‌رود که هدف آنها هر زمان بهبود بخشیدن به محیط زیست و نیز پشتیبانی از رشد اقتصادی است. وی گفت: در کنفرانس پیشنهاد ارائه کمک‌های تکنولوژیکی آمریکا را برای مبارزه با آلودگی در جهان مطرح خواهد کرد. وی یادآوری کرد که کمک آمریکا به کشورهای در حال توسعه برای حمایت از جنگل‌ها در جهان مضاعف خواهد شد و ۱۵۰ میلیون دلار کمک اضافی به این امر اختصاص خواهد یافت.

درخواست جمهوری ارمنستان از جامعه جهانی

● خبرگزاری ایترتاس گزارش داد: جمهوری ارمنستان از جامعه جهانی درخواست کرد که از گسترش جنگ چهارساله این جمهوری با جمهوری آذربایجان جلوگیری کند.

به گزارش آسوشیتدپرس، وزارت خارجه ارمنستان در بیانیه‌ای خواستار استفاده از نفوذ مثبت برای جلوگیری از گسترش خطرناک دامنه جنگ آذربایجان شد.

تجاوز به لبنان، بازی انتخاباتی اسرائیل!

● بیروت - خبرگزاری جمهوری اسلامی: عصمت عبدالمجید دبیرکل اتحادیه عرب تأکید کرد که تجاوزات مکرر رژیم صهیونیستی به لبنان یک بازی بسیار خطرناک انتخاباتی است.

وی در گفتگو با روزنامه لبنانی النهار احتمال حمله گسترده نظامی رژیم صهیونیستی به لبنان را ضعیف توصیف کرد و گفت: تجاوزات رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان یک مانور و بازی انتخاباتی است تا احزاب حاکم لیکود بتوانند در انتخابات آینده پیروز شوند، اما تداوم این حملات یک بازی بسیار خطرناک است و امنیت و صلح جهانی را در معرض خطر قرار خواهد داد.

وی افزود: تشنج حاکم بر لبنان اجرای پیمان طائف در زمینه برگزاری انتخابات پارلمانی و آرایش مجدد نیروهای سوری در لبنان را با مشکل روبرو ساخته است.

به یکدیگر شبیهند، و دموکراسی‌شان نیز وارداتی نبوده است. اصطلاحات «دموکراسی فرانسوی»، «دموکراسی انگلیسی» و جز آن در فرنگ و آمریکا مرسوم و متداول است، و مراد از آن تأکید بر مختصات ویژه دموکراسی در این یا آن کشور است.

در مورد ایران، دموکراسی از حد آزمایش‌های کوتاه مدت فراتر نرفت، و سوسیالیسم هم که اصلاً کارش بجایی نرسید. در نتیجه ما تجربه مستمری نداریم که - مثلاً چنان که درباره «دموکراسی فرانسوی» و «سوسیالیسم فرانسوی» امکان دارد - با رجوع به آن، مختصات ویژه دموکراسی یا سوسیالیسم ایرانی را تشریح کنیم. دلیل این که من برای دموکراسی مصدق و سوسیالیسم ملکی اصطلاح «ایرانی» را به کار می‌برم، این است که آنان و امثال آنان - برخلاف خیلی از دیگران - برخوردارشان با این مقولات مکانیستی نبود، و توجه داشتند که اگر قرار باشد این شیوه‌ها و برنامه‌ها در ایران ریشه بدواند باید با فرهنگ ایرانی تطبیق داده شود. این به ظاهر ساده می‌نماید ولی در واقع سهل و ممتنع است.

به این ترتیب، گمان می‌کنم همه نکات اصلی مقاله آقای غنی نژاد را حتی در مورد ملکی - بوشانده باشم. آنچه می‌ماند این است که آقای غنی نژاد با نقل چند جمله از ملکی، و نسبت دادن «ساده‌لوحی» و «پریشان ذهنی» به او، او را کوبیده‌اند. اگر آقای غنی نژاد خواسته باشند با ملکی برخورد انتقادی کنند بهتر است نوشته‌های انبوه او را بخوانند، و این آثار را نه به شکل انتزاعی یا آنارکوئیستی بلکه در متن زمان و مکانشان بررسی کنند تا به هر نتیجه‌ای که حق و انصاف می‌دانند برسند. و اگر ضمناً از ناسزاگویی هم پرهیز کنند حرفشان قطعاً تأثیر بیشتری خواهد داشت. اما من در اینجا فقط به اختصار می‌گویم که غرض ملکی از آن جملاتی که ایشان از او نقل کرده و به تمسخر گرفته‌اند، مخالفت با فلسفه جبری، و تأکید بر اهمیت آزادی و آگاهی انسان‌ها در تعیین سرنوشت خویش است. شاید چون آقای غنی نژاد از «آشفته‌بازار فکری دهه ۱۳۲۰» مصون بوده‌اند توجه نداشته باشند که در آن زمان، و تا مدت‌ها بعد، طرز فکر جبری (دترمینیستی) آهنینی بر آراء جامعه روشنفکری ایران حاکم بود. و مخالفت ملکی با این طرز فکر - هم در تنوری و هم در عمل - نه فقط تازگی داشت، بلکه جرات و جسارت هم می‌خواست.

جان استوارت میل می‌گوید: «حقیقت از برخورد عقاید حاصل می‌شود.» من گمان نمی‌کنم که بشر هرگز به «حقیقت» یا «کمال» دست یابد، اما تردیدی هم ندارم که پیشرفت به سوی «حقیقت» تنها از طریق تبادل افکار و آراء ممکن است. متأسفانه این گونه مبادلات در جامعه ایران سابقه چندانی نداشته، و به همین دلیل موازین و معیارهای آن هنوز آنچنانکه باید پروراند نشده است. اما باز هم باید خوش بین بود، چون بالاخره کار را باید از یک جا شروع کرد.

آکسفورد - اسفند ۱۳۷۰

○ یادداشت‌ها

- ۱- دکتر موسی غنی نژاد، نکاتی درباره «دموکراسی ایرانی» و «سوسیالیسم ایرانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۵۱ و ۵۲، صص ۳۳-۳۰.
- ۲- همانجا، ص ۳۰.
- 3- Ideology and Method in Economics, London: Mac Millan, and New York: New York University Press, 1980.
- ۴- آقای غنی نژاد، همان مقاله، ص ۳۰.
- ۵- خاطرات سیاسی خلیل ملکی، نشر دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸، ص ۲۳۱.
- ۶- همان کتاب، صص ۲۳۵-۲۳۴.
- ۷- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد هشتم، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۶، صص ۱۸۲-۱۸۱.
- ۸- آقای غنی نژاد، همان مقاله، ص ۳۱.
- ۹- همانجا، همان صفحه.
- ۱۰- ایضاً، همان صفحه.
- ۱۱- ایضاً، همان صفحه.
- ۱۲- ایضاً، ص ۳۲.
- ۱۳- ایضاً، همان صفحه.
- 14- Musaddiq and The Struggle for Power in Iran, London and New York: I.B. Tauris و 1990.
- ۱۵- آقای غنی نژاد، همان مقاله، ص ۳۳.

بوسنی هرزگوین کمک کند.
سیلایدیچ گفت: مجازاتهای سازمان ملل علیه صربستان و مونته نگرو چیزی را تغییر نداده است.

وی گفت: رنج مردم غیرنظامی بوسنی ادامه دارد. ما فرصت دفن مردگان خود را نداریم؛ مردم تحت بازجویی قرار می گیرند، از خانه هاشان رانده می شوند و گرسنه هستند.
وی گفت: سارایوو تنها برای دو روز ذخیره مواد غذایی دارد و وضع بهداشت و دارو فاجعه آمیز است.

سیلایدیچ افزود: ۴۰ هزار نفر سکنه شهر دوبرینیا برای چندین هفته خواستار آب و نان برای فرزندان خود شده اند، وقتی برای تلف کردن نمانده، باید مردم را نجات داد.

وی از اروپا خواست تا پیش از این بر کشتار هزاران نفر از مردم بوسنی - هرزگوین چشم نهوشد.

رهبران بوسنی هرزگوین همچنین از دولتهای اروپایی غربی خواستند که برای جلوگیری از تشدید حملات صربها علیه مسلمانان کرواتها، نیروی نظامی به این جمهوری اعزام کنند.
به گزارش آسوشیتدپرس، رئیس جمهوری بوسنی گفت: دولت از اتحادیه اروپای غربی خواسته است که در این جنگ دخالت کند.



وی افزود: تجاوز علیه مسلمانان و کرواتها هر روز بیشتر می شود و خرابی شهرها نیز بسیار غم انگیز است. از سوی دیگر، نیروهای صرب همچنان در حال اعزام نیروهای تازه نفس به منطقه درگیری هستند.
گزارشی دیگر حاکی است: حدود ۱۹۰ هزار تن از افراد پناهنده از جمله ۱۱۰ هزار نفر از ساکنان بوسنی هرزگوین در منطقه ساحلی بین شهرهای زادار و دوبرونیک در کرواسی مستقر شده اند.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از اسپلیت (کرواسی)، هاینس اشتاندینگر مسئول کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان ضمن ابراز این مطلب اظهار داشت: ازدحام جمعیت پناهندگان در اسپلیت و شهرهای ساحل دالماسی بی سابقه است.
اشتاندینگر ضمن اینکه مهاجرت این افراد را مهمترین مسئله برای سازمانش خواند، گفت که در صورت افزایش خشونت علیه افراد غیرنظامی در بوسنی هرزگوین، این خطر وجود دارد که تعداد پناهندگان یوگسلاوی سابق که در حال حاضر ۱/۲ تا ۱/۳ میلیون تن می باشد، به ۱/۶ تا ۱/۷ میلیون تن برسد و تحمل این مسئله برای ساکنان این مناطق که بار آن را مستقیماً به دوش می کشند بسیار مشکل خواهد بود.
وی بخصوص از کشورهای اتریش، آلمان و ایتالیا خواست که اجازه ورود موقت تعداد بیشتری از پناهندگان را به خاک خود بدهند.

مجازاتهای سازمان ملل کمکی به مردم بی دفاع بوسنی هرزگوین نکرده است

● سخنگوی وزارت خارجه آمریکا: رژیم بلغراد باید بداند که بهای حمایتش از تجاوزهای شبه نظامیان صرب را خواهد پرداخت.

● نیویورک - خبرگزاری جمهوری اسلامی:
آمریکا باردیگر نقض آتش بس در بوسنی به دست شبه نظامیان صرب و ارتش بلغراد و تداوم حملات آنان به مردم بی گناه و غیرنظامی ابراز نگرانی کرد.

ریچارد بوچر، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: نبردها در سارایوو همچنان ادامه دارد و مردم بوسنی، به ویژه سیصد هزار تن از ساکنین شهر دوبرینیا، با کمبود شدید مواد غذایی روبرو هستند.

وی گفت: ارتباط مردم در این شهر با خارج قطع شده، اکثر مردم بیمار هستند و گروهی نیز با مرگ دست و پنجه نرم می کنند. وی حمله شبه نظامیان صرب را به یک بیمارستان سیار صلیب سرخ از حوادث تاسف بار خواند و گفت در این حمله سه دختر بچه کشته شدند.

وی گفت: این بیمارستان سیار برای مداوای مصدومین و مجروحین در منطقه داخل یک کامیون صلیب سرخ قرار داشت.

وی درباره تاثیر تحریمهای اقتصادی علیه دولت بلغراد نیز گفت: البته ارزیابی این مسئله هنوز زود است، اما رژیم بلغراد خود را برای اعلام جیره بندی بنزین و دیگر مواد ضروری آماده می کند.

بوچر خاطرنشان ساخت که رژیم بلغراد باید بداند بهای حمایتش از تجاوزات شبه نظامیان صرب را می بایست بپردازد.

گزارش دیگر حاکی است: جورج بوش رئیس جمهوری آمریکا گفت که تمایلی به استفاده از نیروهای آمریکایی برای کمک به همراهی و حفاظت از گروههای کمک رسانی در یوگسلاوی ندارد، زیرا کشورش پلیس دنیا نیست.

به گزارش رویتر از واشنگتن، بوش گفت: ما آنچه را که لازم است انجام می دهیم، اما اجازه استفاده از نیروهای آمریکایی را نخواهیم داد؛ ما پلیس دنیا نیستیم.

- روزنامه واشنگتن پست اخیراً نوشت: مقامات آمریکا سرگرم بررسی امکان استفاده از نیروهای آمریکایی در عملیات کمک رسانی در یوگسلاوی هستند. معهذاً، به نوشته این روزنامه، در میان مشاوران برجسته بوش نظرات بدبینانه ای نسبت به دورنمای دخالت مستقیم نظامی آمریکا وجود دارد.

از سوی دیگر، کرواسی و بوسنی هرزگوین از سازمان ملل خواستند که برای متوقف کردن جنگ در بوسنی هرزگوین دخالت نظامی کند.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از زاگرب، دولت کرواسی در بیانیه ای که در روزنامه «نوی و سینیک» منتشر کرد، گفت: علیرغم تحریمهای اقتصادی، مالی و سیاسی علیه صربستان و مونته نگرو، آنها جنگ را متوقف نکرده اند.

این بیانیه از حملات مداوم ارتش یوگسلاوی به شهرها و ایجاد بیم و وحشت در میان شهروندان جمهوریهای کرواسی و بوسنی هرزگوین شکایت دارد.

از سوی دیگر، «هاریس سیلایدیچ» وزیر امور خارجه بوسنی هرزگوین در مصاحبه با تلویزیون اتریش گفت: تنها دخالت نظامی می تواند به